

در آستانه اربعین حسینی صلوات الله علیه هستیم. در روایت مأثوره از حضرت عسکری برای مؤمن علائمی ذکر شده که یکی از آنها زیارت اربعین است. این علامت مؤمن خالص است. مؤمنی که دوازده امامی و شیعه است. زیارت یعنی حضور الزائر عند المزور. خواندن زیارت نامه هم لازم نیست بلکه همین که قدر که زائر آنجا حضور پیدا کند زیارت صدق می کند. و خواندن اینها مستحب در مستحب و فضائل جداگانه و در حقیقت تعدد مطلوب است. اما به حکم روایات متعدده، شارع تنزیل فرموده توجه از بعید نسبت به آن بزرگواران را منزله قریب. اگر چه حضور الزائر عند المزور نیست اما شارع بالحکومه کسی که توجه به آن بزرگواران و سلام به ایشان کند را زائر محسوب کرده است. فلذا گفته می شود زیارت از بعید. اگرچه زیارت به معنای لغوی نیست اما زیارت تنزیلی است که شارع قرار داده است.

بسیاری از دوستان و سعادت‌مندان این سعادت را دارند که در ایام اربعین در کربلای معلی حضور عند المزور پیدا کنند اما کسانی که این توفیق را ندارند سعی کنند با خواندن زیارت از بعید از این فضیلت عظمی محروم نشوند.

همه این جریاناتی که در داستان سید الشهداء در اسلام تعبیه شده که به هر بهانه ای تذکارتی برای آن واقعه عظیم تعبیه شده است به این جهت است که این واقعه فراموش نشود. اربعین آن حضرت این قدر با عظمت است در حالی که برای هیچ معصومی اربعین و چهلم گرفته نشده است و در روایات و آموزه های دین تأکید نشده است حتی برای پیامبر صلوات الله علیه و آله. اگر چه رحلت آن بزرگوار داهیه عظمی است و از همه مصائب بالاتر است چون انقطاع وحی از بشر است اما در عین حال این جریانی است که حتی رسالت را تقویت می کند. «حسین منی و انا من حسین». از این جهت برای چهلم آن بزرگوار اهمیت قائل شدند. همچنین در هر واقعه ای و هر خصوصیتی زیارت آن بزرگوار وارد شده است مانند هر شب جمعه، نیمه شعبان و ایام دیگر زیارت آن بزرگوار وارد شده است. همچنین زیارت از قریب و از بعید و هر صبح و شب تأکید شده است. و نیز برای مهر نماز و سجده گاه تربت سید الشهداء تأکید شده که «تحرق الحجب السبعة». همه اینها برای این است که این واقعه فراموش نشود. چون حسین مصباح هدی و زنده کننده اسلام است و این پرچم نباید روی زمین قرار گیرد.

بحمدالله خدای متعال به حسب تکوین کاری کرده است که این ادامه پیدا کنند. «ان للحسین علیه السلام حراره فی قلوب المؤمنین لن تبرد ابدا». این مردم و این جمعیت‌هایی که سر از پا نمی شناسند و در هر شرائطی در سرما و گرما یا شرایطی که جان آنها در خطر است به زیارت مولی مشرف می شوند و سلام می کنند و این واقعه را زنده نگه میدارند از جهت آن حرارتی است که خداوند در قلوب قرار داده است.

برای روحانیت در این باب یک سهم ویژه ای وجود دارد و آن این است که علاوه بر اینکه باید از این حرارت پاسداری کند، باید از این حرارت و ارادتها در جهت ترویج مرام سید الشهداء استفاده کند. فلذا تبلیغ، منبر، وعظ، خطابه و ذکر مصیبت از رسالتهای روحانیت است و نباید به گونه ای شود که این عادت مهمی که تا کنون وجود داشته که طلاب در این ایام مشرف به تبلیغ و ترویج شریعت می شدند کم کم رنگ ببازد. من به بعضی از مؤسساتی که در این دهه درس داشته اند عرض کرده ام اگر قرار باشد هر مؤسسه اختصاصی که تعدادی طلبه در آنجا مشغولند به جهت اهمیت درس این ایام را تعطیل نکند

باعث می شود کم کم مسئله تبلیغ که مثل یک وظیفه ای در فرهنگ حوزویان بوده رنگ ببازد و خیال کنیم چیزهایی مهمتر از آن وجود دارد و معلوم نیست این مورد رضایت حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء باشد.

ما باید در این دهه و ایام محرم و ماه رمضان به دنبال تبلیغ باشیم. مجال برای درس هم فراوان است. درس خواندن فقط به کلاس رفتن نیست. ما در زمانی که درس مرحوم استاد می رفتیم زمانی که تعطیلات می شد بسیار خوشحال می شدیم. زیرا برای رجوع به منابع در روزهای درسی این قدر وقت موجود نبود. تعطیلات برای کسی که اهل درس و بحث و پژوهش است یک نعمت است. معلوم است که صرف حضور در درس کسی را به جایی نمی رساند و باید پشتوانه های کار داشته باشد. و این تعطیلات به درد آن کار می خورد. فلذا این تعطیلات مضر نیست اگر فرهنگ استفاده از تعطیلات را به نحو صحیح ترویج دهیم و خودمان را عادت دهیم که از هر تعطیلی به نحو احسن استفاده کنیم.

قطعا به نحو اطمینان می توان عرض کرد کسی که توفیق زیارت حضرت سیدالشهداء را پیدا نکند اما واقعا تبلیغ کند و عقائد شیعه را حفظ کند و مصونیت برای جوانان ایجاد کند از ورود افکار باطله در دل ایشان، قهرا می توان اطمینان گفت از زیارت مهمتر و والاتر است.

شروع بحث فقهی:

بحث در این بود که آیا به روایت عیاشی می توان استدلال کرد در این جهت که حکم حاکم از شرائط دخول در اسلام است؟

اشکال اول سندی بود که گفتیم وارد است.

اشکال دوم این بود که متن مورد بین ما یصح للاستدلال و ما لا یصح است. گفتیم به وجوهی جواب داده شده است که بعضی جواب منهجی است و بعضی غیر منهجی. جواب اول، منهجی بود که می گفت نقل عیاشی اصلا حجت نیست زیرا کلینی اضبط است و قول او مقدم است و نقل کلینی خالی از این قید است. این را جواب دادیم و گفتیم کبرای مسئله یعنی تقدم قول اضبط در دوران بین اضبط و ضابط تمام نیست و صغری نیز تمام نیست. زیرا معلوم نیست که کلینی اضبط از عیاشی باشد بلکه در خصوص این روایت قرینه داریم که شاید در این نقل کافی اشتباهی وجود دارد که در نقل عیاشی نیست.

علاوه بر این که در این موارد باید به نکته دیگری توجه کنیم که اگر تمام سند کافی و عیاشی برابر بودند در این صورت ممکن بود بگوییم اختلاف در نقل از عیاشی و کافی به وجود آمده. اما اگر وسائط متفاوت باشند. در این صورت آیا وسائط کلینی هم اضبط هستند؟

ممکن است که کلینی و عیاشی هر دو اضبط رواة باشند و در ضبط با هم تفاوت نداشته باشند اما کسانی که نقل کرده اند مختلف باشند. و ما در اینجا احراز نکردیم که همان وسائطی که برای نجاشی حرف حمران بن اعین را نقل کردند همان وسائطی باشند که برای کلینی نقل کردند. زیرا سند در دست ما نیست. فلذا در این موارد که واسطه وجود دارد فوری نمی توان گفت کلینی اضبط است.

جواب دوم مناقشه دوم: تقدم نقل عیاشی به جهت اصل عدم زیاده

این مورد داخل در کبرای دوران امر بین زیاده و نقیصه است. زیرا کافی به نقیصه و عیاشی به زیاده نقل می کند. و در چنین دورانی اصل، عدم زیاده است یعنی اصل این است که آن کسی که اضافه نقل کرده از خود چیزی اضافه نکرده و آن چه نقل کرده موجود بوده است.

علت این اصل بیاناتی است که روشن ترین بیان این است که معمولا آن چه برای انسانها در مقام نقل کلام دیگران پیش می آید این است که جمله یا فرازی را فراموش می کنند نه این که از خودشان چیزی اضافه کنند. کم پیش می آید کسی که حرف دیگری را نقل می کند اشتباه از خودش چیزی را اضافه کند. فلذا نزد عقلا اماره غالبیه حکم می کند بر این که آن کسی که نگفته فراموش کرده است.

این هم یک قاعده اصولیه است که از زمان شیخ طوسی مورد استدلال بوده است اما در اصول مطرح نشده است که حدود و ثغورش بیان شود و معمولا علما در ذیل حدیث لاضرر و همچنین بحث زیاده در صلوة از این قاعده بحث کرده اند.

اشکال: عدم حجت اصل عدم زیاده

قبلا -وفاقا لمرحوم الامام- عرض کردیم این قاعده حجت نیست. درست است که احتمال نقیصه مظنون و محتمل تر است اما به حدی نیست که عقلا بر استدلال بر اساس آن در دادگاه حکم کنند. و چیزی نیست که حجت و قاطع دعوا باشد.

جواب سوم: تعارض و ترجیح روایت کافی به جهت موافقت مشهور

این مورد داخل در تعارض روایتین می شود. کافی به سند خودش نقل می کند که امام صادق علیه السلام آن گونه بدون اضافه فرمودند و عیاشی نقل می کند که امام صادق علیه السلام این گونه جواب داده اند پس مصداق «إذا جاءكم حدیثان مختلفان» است بنابراین این گونه تعارضها مورد اخبار علاج واقع می شود و یکی از علاجهای در باب علاج «خذ بما اشتهر بین اصحابک» است و آن چه مشهور اصحاب است روایت کافی است. زیرا مشهور اصحاب بلکه اجماع ایشان بر عدم اشتراط است. بنابراین آن روایت موافق مشهور است و بلکه باید بالاتر گفت «خذ بالمجمع علیه بین الاصحاب و دع الشاذ النادر» حکم به اخذ خبر کافی و طرح خبر عیاشی می کند.

وقتی خبر کافی مقدم شد استدلال ناتمام است. پس این هم اشکال منهجی می شود یعنی نباید گفت متن مردد است و لایصح الاستدلال بلکه متن متعین در روایت کافی است فلذا قابل استدلال نیست.

این مسئله از نظر کبرای اصولی محل کلام است که آیا این گونه اختلاف نقلها هم وارد در خیرین مختلفین می شود. آدرس بحث اصولی را عرض می کنم مراجعه بفرمایید: مصباح الاصول ج 3 ص 422، در الرسائل مرحوم امام (طبع قدیم که همراه حواشی شیخ مجتبی تهرانی است) ص 64 همچنین مستمسک مرحوم حکیم ج 3 ص 184.

اقوی در نظر این است که در این گونه موارد که دو نفر حدیثی را نقل می کنند و اختلاف در نقل است داخل در حدیثین متعارضین می شوند و کبری مورد قبول است.

اشکال: عدم مرجحیت شهرت در باب استنباط

اما این که شهرت در باب استنباط مرجح باشد ثابت نیست. فلذا این جواب هم محل اشکال و ایراد است.

فلذا اشکال به همان صورتی که طرح شده صحیح است که متن مردد است و راهی برای تعیین نداریم.

مناقشه سوم: عدم حجیت روایت عیاشی به جهت اعراض مشهور

روایت عیاشی بر فرض صحت سند مورد اعراض مشهور است اگر نگوییم مورد اعراض کل است زیرا هیچ کس نه در بین امامیه و در نه بین عامه چنین شرطی نکرده است. پس چون خلاف اجماع و شهرت است از حجیت خارج است.

این سخن خوبی است ولیکن علی المبنی. اگر کسی مثل محقق خویی بگوید شهرت نه جابر و نه کاسر است فلذا از نگاه ایشان مخالفت مشهور مضر نیست. اما اگر مبنای معروف بین قمیین مانند حاج شیخ، مرحوم آقای بروجردی و مرحوم امام و طبقه قبل از محقق خویی مانند مرحوم نایینی و آقاضیاء و مرحوم آخوند را در نظر بگیریم اعراض مشهور کاسر است.

اما این جا ممکن است کسی مطلب بالاتری بگوید که در این جا شهرت نیست بلکه تسالم و اتفاق است که در این صورت همه قائلند که کاسر است. و اگر خبری مخالف با متسالم علیه بود محل خلاف نیست و همه قائلند که چنین خبری حجت نیست.

پس اگر دلالت را هم قبول کنیم مبتلا به این اشکال است.

جواب: عدم احراز صغرای اعراض

مشهور

و لیکن در این جا در شهرت(نه اجماع) این شبهه وجود دارد که صغرای اعراض هم خیلی واضح نیست. چون وقتی اعراض ثابت می شود که احراز کنیم این روایت به مشهور رسیده است اما به آن عمل نکرده اند. اما اگر از روایتی خبر نداشته اند اعراض ثابت نمی شود. و ما نمیدانیم روایت عیاشی به دست اصحاب رسیده است یا نه. بله روایت کافی به علت معروف بودن در دست همه بوده است اما عیاشی معلوم نیست و چون در قدیم روایات تبویب نشده بوده و به این شکل نبوده است که همه به همه احادیث دسترسی داشته باشند. فلذاست بسیاری از قدمای اصحاب حتی تا زمان شهید اول و ثانی گاهی به روایاتی بر نمی خوردند فلذا در کتابهای مختلف فتاوای مختلفی داشته اند که معلوم می شود به تدریج ادله را به دست می آورده اند.

بنابراین احراز نمی کنیم که روایت عیاشی به دست اصحاب رسیده و از آن اعراض کرده اند فلذا صغرای اعراض محل تردید است.

مناقشه چهارم: عدم ظهور عبارت در مدعای مستدل

مستدل این گونه استدلال کرد که ضمیر «علیهما» در عبارت «اذا حکم الامام علیهما» به مسلم و مومن برمی گردد.

اشکال این است که «ما یحکم به» در عبارت ذکر نشده است.

توضیح این که: در هر حکمی سه عنصر وجود دارد: حاکم محکوم علیه و محکوم به .

در اینجا حاکم امام است و محکوم علیه مومن و مسلم. اما محکوم به یعنی این که امام به چه چیزی حکم می کند معلوم نیست. مستدل محکوم به را ایمان و اسلام قرار داد و این گونه معنا کرد که پس جریان احکام وقتی است که حکم الامام علیهما بالایمان و الاسلام.

بله اگر محکوم به این باشد درست است اما ممکن است محکوم به همان قضایا و حدود باشد یعنی وقتی امام در این قضایا و حدود حکم می کند فرقی بین ارث مسلم و مؤمن نمی گذارد و وقتی پای اجرای حدود پیش می آید امام فرقی بین این دو نمی گذارد.

بنابراین یا ظهور عبارت در این است ولو به قرینه این که از مسلمات است که بعد از شهادتین، حکم امام لازم نیست. یا حداقل متن مردد است. بنابراین از نظر دلالت هم استدلال تمام نیست.

مناقشه پنجم: عدم صحت تقييد مطلقات کثيره با روايت واحده مقيده

بر فرض بپذيريم دلالت و سند صحيح باشد اما اين روايت واحده مي خواهد مقيد روايات کثيره مطلقه اي بشود که دلالت دارد بر اين که هر کسي شهادتين بگويد مسلمان است. آيا مي توان با يک روايت واحده مقيده آن همه روايات مطلقه را تقييد کرد؟

مرحوم استاد مي فرمايند: در اين موارد روايات مطلقه اباي از تقييد دارند. و اين روايت مقيد فرد افضل را بيان مي کند.

جواب: عدم صحت مبنا

اين يک مبناي اصولي است و جاي بحثش در اصول است که اختلافي است و اعظم محققين قائل به خلاف اين حرف هستند زيرا متد و روش شريعت در بيان احکام بر اساس مصالحی بر تدریج و تفریق است. فلذا گاهی مطلق را نبی اکرم و مقید را امام صادق عليه السلام بيان مي کند.

همان گونه که از نظر زماني اين تفاوت بين روش شرع و عقلا وجود دارد اين ویژگی هم در شرع هست که گاهی به حسب نیاز موارد متعدده مطلق را بيان مي کند و قيد آن را در مورد خاصی بيان مي کند.

ما نیز از نظر اصولی این مبناي استاد را نمی پذيريم.

مناقشه ششم: عدم صحت تقييد مطلقات خطاب به ذوی الحاحه

استاد حائري قائل به اين مبنا بوده اند که مطلقات و عموماتی که به ذوی الحاحه گفته شده است قابل تقييد نیست زيرا صحيح نیست وقتی که امام در جواب سائلي که در مقام حاجت بوده است وظيفه عمليش را بيان مي کند بعدها آن را تقييد بزنند. بله اگر مانند زرارہ و محمد بن مسلم که طلاب مدرسه امام صادق هستند روايتي نقل کنند اشکالي ندارد بعدها امام آنرا تخصيص بزنند اما برای ذوی الحاحه صحيح نیست که الان مطلق بگویند و بعدها تقييد بزنند.

فلذا مرحوم استاد در شرح عروه در معمول موارد اين چنينی مقيد را حمل بر استجاب مي کنند.

در اینجا هم طبق نظر ایشان و عده ای از فقها^[1] بايد گفت قيد در اين روايت از باب تأکيد است و واجب نیست.

جواب: عدم پذیرش مبنا

لیکن در این جا وفاقا لاکثر باید بگویم ائمه علیهم السلام شیوه خاصی به دلیل مصالح در بیان احکام دارند و تفاوتی بین ذوی الحاجه و غیر ذوی الحاجه نیست.

این مجموع اموری بود که می توانیم در اینجا بگویم و لیکن حق در اشکال سه چیز است:

عدم تمامیت سند و تردد متن و عدم ظهور روایت در آن چه مستدل استفاده می کند.

[1] این مباحث مهم و کلیدی هستند و هر کسی باید مبنای خود را انتخاب کند زیرا در بسیاری از موارد در فقه اثر دارد.